

# آموزگاری به سلیقه‌ی بچه‌ها

## اندکی از تجربه‌های موفق دوسال معلمی



الهام فراستی

عکاس: غلامرضا بهرامی

خانم ام‌لیلا صمدی، آموزگاری که اکنون در آبان ۱۴۰۰ سومین سال آموزش را می‌گذراند، فقط چند ماه آموزش حضوری را تجربه کرد و در همان چند ماه آموخت چطور خودش را در دل دانش‌آموزانش جا و چطور خانواده‌ها را با خود همراه کند. این آموزگار، مثل بچه‌های پایه‌اولی که مدرسه را به‌درستی تجربه نکردند، با فضای کلاس حضوری چندان آشنا نشد.

### ■ ابتدا کمی درباره‌ی خودتان بگویید و اینکه چرا معلم شدید؟

معلم پایه‌ی اول ابتدایی و کارشناس ارشد رشته‌ی مدیریت آموزشی از دانشگاه خوارزمی هستم. در حوزه‌ی آموزش در بخش خصوصی کار می‌کردم. با وجود اینکه درآمد مناسبی داشتم، تصمیم گرفتم معلم شوم تا از حجم کارم کم شود و بتوانم مدیریت زمان بهتری در زندگی شخصی داشته باشم؛ اما زهی خیال باطل! رتبه‌ی کنکورم خوب بود و به‌دلیل عملکرد خوبی که در محیط‌های علمی و کاری داشتم، استادان و کارفرمایانم مرا تشویق می‌کردند. به همین خاطر، با اعتمادبه‌نفس خوبی، با خودم می‌گفتم از پس شغل معلمی هم برخواهم آمد؛ غافل از اینکه در همان روز اول کاری در مدرسه با چالش مواجه شدم! سی دانش‌آموز پسر کلاس اولی داشتم که کنترل کلاس را دستشان گرفته بودند و من از پس مدیریت کلاس بر نمی‌آمدم. در برابر شاگردانم احساس درماندگی کردم! بعد از پایان کلاس، به‌جای اینکه به خانه برگردم، نزد خانم موسوی، مدیر «دبستان غیرانتفاعی شوق زندگی» رفتم که کارورزی‌ام را آنجا گذرانده بودم. از او کمک خواستم.

### ■ پس چطور از پس بچه‌ها برآمدید و چگونه کار را شروع کردید؟

متوجه شدم اگر اولیا را با خودم همراه نکنم، توفیق زیادی پیدا نمی‌کنم. فرمی طراحی کردم که با آن به شناخت خوبی از دانش‌آموزان و خانواده‌هایشان رسیدم. از جلسات عمومی و خصوصی دیدار با اولیا، به‌صورت حضوری و مجازی، استفاده کردم. هر قدر از آغاز سال تحصیلی می‌گذشت و اولیا با روش کارم آشنا می‌شدند، به من



خانم صمدی از تجربه‌ها پیش می‌گوید.

آبازاری

آبان ماه  
دوره‌ی بیست‌ونهم  
شماره‌ی ۲ | ۱۴۰۰

۳۳

بیشتر اعتماد می‌کردند. داشتیم به سرعت پیش می‌رفتیم که کرونا از راه رسید! با مجازی شدن آموزش‌ها، ارتباطم را با اولیا تقویت کردم. اهداف یادگیری موضوعات درسی را به زبان ساده برایشان توضیح می‌دادم تا نسبت به یادگیری فرزندشان بیشتر آگاهی پیدا کنند. هر روز در پایان کلاس از دانش‌آموزانم و خانواده‌هایشان تشکر و قدردانی می‌کردم و علاوه بر بازخورد به فعالیت‌های ارسالی بچه‌ها، به اولیا نیز بازخورد می‌دادم. حتی از خواهر و برادر کوچک‌تر شاگردانم، به این خاطر که سعی می‌کردند در ساعت کلاسی با صدای بلند تلویزیون ببینند، تشکر می‌کردم. گاهی دعوتشان می‌کردم به‌عنوان مهمان در کلاس حاضر شوند. به این ترتیب، درصد بالایی از اولیا فقط به‌عنوان ولی دانش‌آموز، بلکه به‌عنوان مرشد و راهنمای دانش‌آموز، مثل یک معلم، با من همراه شدند.

#### ■ کدام قسمت از شغل معلمی شما را می‌ترساند؟

تأثیرگذاری معلم. معلم می‌تواند تأثیر و نفوذ زیادی در دانش‌آموزان و حتی اولیا داشته باشد. قدرت تأثیرگذاری معلم بار مسئولیتش را سنگین می‌کند. ضروری است معلم حساب‌شده و دقیق عمل کند. معلم می‌تواند از این قدرت خود برای توانمند کردن بچه‌ها استفاده کند، اما از طرف دیگر رفتار نادرست معلم ممکن است مسیر زندگی دانش‌آموز را تغییر دهد و تأثیری بگذارد که جبران آن به‌راحتی ممکن نباشد! بچه‌ها حتی به پوشش من توجه دارند و در مورد آن نظر می‌دهند. مثلاً «خانم، مانتوی دیروزی بیشتر به‌تون می‌ومد». از وقتی معلم شده‌ام، هنگام خرید لباس یا کیف و کفش، سلیقه‌ی بچه‌ها را هم در نظر می‌گیرم.

#### ■ محتوای آموزشی را چگونه ارائه کردید؟

سعی کردم تدریس را به تجربه‌های دانش‌آموزان در دنیای واقعی وصل کنم و از ابزارهای متنوع برای عینی‌سازی تدریس و تسهیل یادگیری استفاده کنم. اولیا نیز با من همراه شدند و از هر آنچه در منزل داشتند، از جمله خوراکی‌های یخچال، برای آموزش و تثبیت یادگیری بچه‌ها استفاده می‌کردند. محتوای آموزشی را ویژه‌ی شاگردانم می‌ساختم. برای مثال، در داستان‌سرایی، برای تدریس و حتی طرح مسئله در ریاضی،

از نام‌های خودشان برای شخصیت‌های داستان استفاده می‌کردم. تدریس خط تقارن با روز تولد امیرحسین مصادف شد و او به فضانوردی علاقه‌مند بود. در فیلمی که تولید کردم، تولد امیرحسین را نشان دادم که دوستان فضانوردش به او خطی عجیب و غریب هدیه دادند که وقتی امیرحسین آن را روی کتابش گذاشت، کتاب به دو نیمه که قرینه و مساوی بودند، تبدیل شد. بیشتر متن‌هایی که برای روان‌خوانی آماده می‌کردم، در مورد بچه‌های کلاس بود. فیلم تدریس کلماتی که در آن «می» کاری آمده، با تصویرهایی از بچه‌های کلاس همراه بود که هر کدام مشغول انجام کاری بودند: عرفان ظرف «می‌شوید» محمدکسری تلویزیون «می‌بیند»؛ سامیار لباس «می‌دوزد»؛ ماهان سیب «می‌خورد». به این ترتیب، حضور پررنگ بچه‌ها در جریان آموزش و یادگیری، شوق یادگیری را در آن‌ها افزایش داد.

#### ■ در شرایط آموزش مجازی ارزشیابی را چگونه پیاده کردید؟

به شواهدی از یادگیری واقعی دانش‌آموزان کلاس اولی‌ام نیاز داشتم. بنابراین، مرتبط با هر واحد یادگیری، فعالیت‌هایی عملی طراحی و سعی کردم موقعیت‌های جدیدی برای یادگیری‌شان به وجود آورم تا درگیر شوند. فایل‌های شنیداری، تصویری و چندرسانه‌ای بچه‌ها را با دقت مشاهده می‌کردم و بازخورد می‌دادم. تعدادی را هم که عملکرد او را در ابعاد گوناگون یادگیری نشان می‌داد، در پوشه‌های الکترونیکی‌شان قرار می‌دادم. این شواهد الکترونیکی، در کنار نتایج ارزشیابی دریافتی از اولیا و همین‌طور ارزشیابی حضوری از تعدادی از بچه‌ها و سایر فعالیت‌های کلاسی، کمک کرد ارزشیابی معتبرتری داشته باشم.

#### ■ احساس رضایت را تجربه کردید؟

پارسا بعد از جلسه‌ی رفع اشکال، هنگام

بچه‌ها می‌گویند: «خیلی مهر بونید»  
اولیا می‌گویند: «صبور و باحوصله‌اید. پرانرژی هستید و به ما هم انرژی می‌دهید. به بچه‌ها اهمیت می‌دهید و برایشان وقت می‌گذارید. دقیق هستید.»

خداحافظی، گفت: «خانم آگه بازم دلتون برام تنگ شد، بگید تا پیام مدرسه.» برای من خیلی ارزش داشت که دانش‌آموزم باور کرده است دلم برایش تنگ می‌شود!

محمدطاها با نگرانی وارد کلاس شد و وقتی چشمش به من افتاد، نفس راحتی کشید و گفت: «خانم دیشب به خواب بد دیدم. خواب دیدم معلمون عوض شده و یه خانم غرغرو اومده.» با این برخورد، متوجه شدم دانش‌آموزم در کنارم احساس خوبی دارد. همان محمدطاهاهایی که در ابتدای سال تحصیلی اضطراب شدید جدایی از مادر داشت و با مادرش به مدرسه می‌آمد، بعد از مدتی به من گفت: «خانم، به مامانم بگید بره خونه.»

برای آموزش کلماتی که در آن‌ها تشدید به کاررفته و همین‌طور با هدف آشنایی دانش‌آموزان با مشاغل و مفاهیم اقتصادی، از بچه‌ها خواسته بودم داوطلبانه نقش شاغلان را ایفا کنند. احساس خوبی داشتم از اینکه همه‌ی خانواده دست به کار شده بودند و در نمایش شرکت کردند تا بچه‌ها در نقش کفاش، بزّاز، خیتاط، معلم، نجّار و غیره، با مهارت ظاهر شوند.

به هر کدام از بچه‌ها زمان می‌دادم با کمک اولیا بخشی از کلاس مجازی را مدیریت کنند. وقتی آن‌ها از دوست خود سؤال می‌پرسیدند یا به پاسخش بازخورد می‌دادند، خیلی شبیه خودم حرف می‌زدند! در این زمان‌ها از ته دل می‌خندیدم و احساس می‌کردم بدلم کلاس را مدیریت می‌کند.

قرار بود بعد از مدت‌ها تعدادی از بچه‌ها را در مدرسه ببینم. مادر محمدیاسین گفت: «بسر از پنج صبح بیدار شده و لحظه‌شماری می‌کنه که امروز می‌خوام خانم معلم رو تو مدرسه ببینم.» شنیدن این جمله برایم لذت‌بخش بود، زیرا خودم هم چنین شوقی را برای دیدن بچه‌ها داشتم.

قبل از کرونا، در ساعت ورزش، در حیاط مدرسه با بچه‌ها بازی می‌کردم. برایم به یادماندنی بود که در جشن الفبای پایان سال، بیشتر بچه‌ها از این کارم به‌عنوان بهترین خاطره‌شان از مدرسه یاد کردند.

#### ■ صحبت آخر شما چیست؟

حجم کاری معلمان در دوران کرونا آسیب‌های جسمی و روحی زیادی را برای آنان به دنبال داشت. به معلمان خلاق و الهام‌بخش سرزمینم افتخار می‌کنم. خدایم و سپاس.